روایت

رهبر انقلاب به حبیب صادقی چه گفتند؟

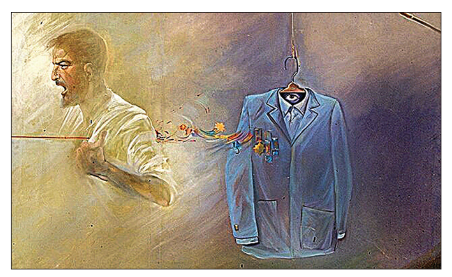

مرحوم حبیب‌ا... صادقی با اشاره به یکی از تابلوهایش خاطره‌ای را نقل می‌کند که بسیار شنیدنی است. او می‌گوید: «در سال ۶۴ یکی از تابلوهای من با عنوان «هرگز مباد» در یکی از نمایشگاه‌های حوزه هنری به نمایش درآمد. در این تابلو تصویر یک رزمنده را کشیده بودم که دست‌های خود را مقابل گلوله باز کرده؛ یک قرآن در دست دارد، پشت سرش یک کت با قلاب ماهیگیری نگه داشته شده است و از رد گلوله‌ای که به سینه رزمنده اصابت کرده چند مدال روی آن کت نصب شده است. در آن سال آیت‌ا... خامنه‌ای در زمان ریاست جمهوری‌شان برای دیدار از نمایشگاه به حوزه هنری آمده بودند؛ آقا به اسم کوچک من را صدا زدند تا درباره این تابلو برایشان توضیح بدهم؛ برخی حاضران در گالری از آقا خواستند از تماشای این تابلو صرف‌نظر کنند اما آقا دست مرا گرفتند و گفتند: «حبیب! موضوع این تابلو چیست؟» گفتم: «اسم این تابلو «هرگز مباد» است» ایشان گفتند: «خب این‌که اتفاق افتاده است» و من گفتم: «من آرزو دارم این اتفاق نیفتد و با نحوه پارادوکسیکال این موضوع را به تصویر کشیدم.» آقا با محبت به من نگاه کردند، دست روی شانه من گذاشتند و گفتند: «احسنت این حرف بچه‌های انقلاب است؛ سعی کنید این را گسترش دهید.»» / فارس

یادداشت

ساختمان خیابان فلسطین

رسول اولیازاده
عکاس و طراح

سابقه رفاقت من با زنده‌یاد حبیب‌ا... صادقی، به اوایل انقلاب برمی‌گردد. زمانی که در خیابان فلسطین، نبش خیابان شانزدهم، مکانی تحت عنوان مرکز هنر و حوزه اندیشه اسلامی تأسیس شده بود. این مرکز، بعدها حوزه هنری شد و پس از مدتی، زیر پوشش سازمان تبلیغات اسلامی قرار گرفت و به حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی تبدیل شد. این ساختمان که از آن حرف می‌زنم، یک بنای دو طبقه بود که در زیرزمین آن من به همراه زنده‌یاد رسول ملاقلی‌پور در لابراتوار آن، کار عکس و فیلم می‌کردیم و کاظم چلیپا، حسین خسروجردی، مرحوم حبیب‌ا... صادقی، مرحوم ابوالفضل عالی و بسیاری از دوستان دیگر در آنجا کارهای هنری در حوزه تجسمی انجام می‌دادند. به یاد داریم یکی از هنرمندان، گرافیستی ارمنی بود؛ به عبارت دیگر هیچ محدودیتی برای حضور و انجام فعالیت‌های هنری وجود نداشت و هر هنرمندی که به انقلاب اسلامی علقه داشت، می‌توانست به آنجا بیاید و فعالیت کند. در آن ساختمان، مرحوم صادقی و آقایان چلیپا و خسروجردی همچنان که روی تابلوهای بزرگ نقاشی کار می‌کردند، به هنرمندان جوان آموزش می‌دادند و تجربه‌های هنری خود را به آنان منتقل می‌کردند. بعدا این جمع به ساختمان خیابان حافظ منتقل شدند و حوزه هنری شکل گرفت. رفاقت من و آقای صادقی از همان‌جا شروع شد و استمرار یافت. آقای صادقی بعدا در روزنامه اطلاعات به کار طراحی و گرافیک مشغول شد و در صفحه آخر این روزنامه کاریکاتورهایی به مناسبت حوادث روز می‌کشید. همکاری مشترکی هم با ایشان در همان دوره در مجله پیام انقلاب داشتیم. آن زمان اوج درگیری میان جناح متدین پیرو خط امام (ره) و جناح بنی‌صدر و اعوان و انصارش بود و به همین دلیل مجله پیام انقلاب که بازتاب‌دهنده موضع‌گیری‌های جناح متدین بود، به نشریه‌ای مرجع تبدیل شده بود و به جامعه در این خصوص خط‌دهی می‌کرد برای همین در آن زمان به تیراژی بالای ۱۰۰ هزار نسخه رسیده بود که برای یک هفته‌نامه تیراژی بسیار بالا بود. در آن نشریه من کار عکاسی خبری انجام می‌دادم و مرحوم صادقی امور گرافیکی و طراحی جلد مجله را به‌عهده داشت. ما همکاری بسیار نزدیکی با هم داشتیم و روز و شب‌های بسیاری در کنار هم زندگی و کار کردیم و همین ارتباط پیوسته باعث شد صمیمیت زیادی میان ما شکل بگیرد، به گونه‌ای که بچه‌های ما، من و ایشان را عمو خطاب می‌کردند.

گروهی که واحد تجسمی حوزه هنری را شکل دادند، اثرگذارترین افراد در هنر انقلاب بودند و در آن برهه نقش‌آفرینی بسیاری کردند و پای کار ایستادند و می‌شود گفت آنان بنیانگذاران هنر انقلاب اسلامی بودند که تشکل آنها از قبل انقلاب با برگزاری نمایشگاهی در حسینیه ارشاد شکل گرفته بود. آنها با وقوع انقلاب، آستین‌ها را بالا زدند و آموخته‌های هنری‌شان را برای هنر انقلاب خرج کردند و به میدان آمدند، سینه سپر کردند و در برابر هنرمندانی که مدعی بودند هنر متعهد مفهومی ندارد و به دنبال هنر برای هنر بودند، ایستادند و قرص و محکم از اندیشه و تفکری که به آن علاقه داشتند، حمایت کردند.

من در آن زمان در حوزه عکس و عکاسی هرچند شناخته شده بودم ولی از آقای صادقی درخواست کردم به من طراحی و نقاشی درس بدهند و ایشان هم با مهربانی و لطف، دستم را گرفت و پا به پا برد و من هم در برابر ایشان زانوی تلمذ به زمین زدم و درس گرفتم اما واقعیت این است که غیر از طراحی، نقاشی و گرافیک درس مهمی که از ایشان آموختم، خلوص بود. او خیلی خالصانه در میدان بود و تا پای جان پای اعتقاداتش می‌ایستاد، در بسیاری از شرایط دیدم او هیچ مماشاتی بر سر تفکری که به آن اعتقاد داشت، ندارد. علاوه بر این، مرحوم صادقی در آموزش دادن به دیگران هیچ خستی به خرج نمی‌داد، هرچه را بلد بود، بی‌تکلف در اختیار دیگران قرار می‌داد و همین خصلت او، سرمشق کار من هم شد و من نیز سعی کردم هرگاه کسی آموزشی از من چه در عکس، چه در دیگر حوزه‌های تجسمی طلب می‌کرد، بدون کم و کاست در اختیارش قرار دهم. من خودم بعدها در دانشگاه نقاشی و گرافیک خواندم و به یاد دارم روزی در حوزه هنری، حبیب صادقی را دیدم که پای سه‌پایه نشسته بود و رنگ‌ها را بر پالت گذاشته و غرق در کار آفرینش یک تابلوی نقاشی بود. تابلو تقریبا ۷۰ یا ۸۰ درصد کارش تمام شده بود. سلام و علیکی با هم کردیم. او عادت داشت متواضعانه بلند می‌شد و با صمیمیت خاصی دوستانش را بغل می‌کرد و محبت خود را به آنان ابراز می‌کرد. وقتی دوباره پای تابلو نشست به او گفتم اگر این فرم و این رنگ را عوض کنی، به نظرم اثرت بهتر می‌شود. صحنه‌ای بود که یک شاگرد به استادش چنین حرفی می‌زند، شاگردی که سطح خود را ارتقا داده و چنین جسورانه درباره کار استادش نظر می‌دهد. او متواضعانه همان پیشنهاد مرا اجرا کرد و بعد هردو کمی از تابلو فاصله گرفتیم و به تابلو نگاه کردیم و او بلافاصله مرا بوسید و تشکر کرد و گفت پیشنهادی که به من دادی، خیلی خوب بود و باعث شد کارم بهتر شود. این گونه رفتارها از هرکسی برنمی‌آید، اینها نشان دهنده این است که حبیب صادقی غیر از بحث نقاشی، روی خلقیات و روی نفس خود هم کار کرده بود و حاضر بود غرور و منیت را کنار بگذارد و پیشنهادی که شاگردش به او می‌کند، متواضعانه بپذیرد.

بازخوانی یک گفت‌وگو با حبیب‌ا... صادقی

«هنر انقلاب» سفارش از درون است

علی‌اکبر عبدالعلی‌زاده
عضو شورای سردبیری

وقتی خبر فوت حبیب ا... صادقی را شنیدم . بی هوا بغضم ترکید. مظلومیت یک نسل هنرمند جلوی چشمانم آمد که همچنان در عرصه هنر فعالانه مانده‌اند و هزینه‌های سنگینی بابت این پایداری پرداخته اند .آقا حبیب از این دست بود با دندان فشرده بر جگر و دلی پر خون ، صورتی بشاش داشت و اندیشه ای پر مهر. هنرمندی که از روز گام نهادن بر عرصه خاکی با انبوهی از سایه‌روشن‌ها، گرمی و سردی‌ها و رنج‌ها و ظفرمندی‌ها بده‌بستان داشته است. میل به زیبایی در ذات او نهادینه بود و آنچه این زیبایی‌ها را متبلور می‌کرد، غلبه بر کژی‌ها و ناراستی‌ها بود. او هم‌سال هنر انقلاب از درون یک حرکت مردمی جوانه زد، سختی و مرارت‌های مقاومت یک ملت را به مخاطبش نشان داد و شهد پیروزی را در حافظه تاریخی ما به ثبت رساند. او از نسل هنرمندانی است که با انقلاب به رشد و بلوغ رسید، اینک حبیب‌ا... صادقی ، مردی که در تمام عرصه های هنر از خلق اثر و حوزه‌های دانشی و مدیریتی فعالانه حضور داشته از میان ما رفته است. در فقدان بی‌جبران او مروری داریم به دیدگاه های او در عرصه هنر.

حمزه اولیازاده

آنچه از حبیب‌ا... صادقی می‌دانیم این است که همواره به هنر انقلاب و جنگ توجه نشان داده است. حالا می‌خواهیم بدانیم هنرهای تجسمی مقاومت باید به چه سمت و سویی هدایت شود؟

تاکنون نمایشگاه‌های بسیاری را با موضوع انقلاب در حیطه هنر معاصر برگزار کرده‌ایم که در آنها تلاش نقاشان بر موضوع‌های ارزشمندی استوار بوده است. کوشیدم معنا را در قالبی خاص در آثارم ارائه دهم. نقاشی فرصتی شد تا بتوانیم با توجه به شیوه‌های بصری و روش‌های کلاسیک، اندیشه و پیام بزرگی را که مدنظر داشتیم، بیان بکنیم. در این راه، برای ارتقای کیفی آثار، به ابزار و تکنیک نیز از منظر جدید نگریستیم. اوایل ۱۹-۱۸ ساعت در روز برای نقاشی وقت صرف می‌کردم اما حالا علاوه بر آن، ساعت‌ها به نقاشی می‌اندیشم. در مقوله دفاع نیز افراد به ترسیم ایده‌های خود می‌پردازند. اگر بخواهم به عنوان نقاش انقلاب، دغدغه بیش از سه دهه نقاشی را بیان کنم باید متذکر شوم که در دهه اول ایده‌های بسیاری را از مردم گرفتیم و براساس نگاه فطری تلاش کردیم آنها را دستمایه کار خود کنیم. در این ایده‌ها، روح تعالی و معناگرایی نهفته بود. انقلاب ما جنبشی مردمی و بخردانه بود که چپ و راست در آن محلی از اعراب نداشتند. انسانی که به سمت تعالی می‌رود، برای اینکه از حقیقتی به نام خدا سخن بگوید، حتماً باید شیوه بیانی متناسب با این کلام معنوی را به کار گیرد.

غالب این ایده‌ها چطور دسته بندی می شدند؟

از دغدغه‌های اولیه ما یکی این بود که یک تصور جدی نسبت به نقاشی‌های انقلاب و ویژگی‌های آن پیدا کنیم و به مفاهیم فکری و عقیدتی انسان‌ها نقبی بزنیم و دقت کنیم که این باورهای والای انسانی را در محیط درونی و بیرونی چگونه نشان دهیم. ما با مقولاتی مثل رمی جمرات، حکایت‌های هابیل و قابیل و غیره مواجه می‌شویم که با معرفت آسمانی و فرهنگ تاریخی آمیخته شده است. از وظایف یک نقاش اجتماعی در هر جریان و نظامی این است که آینه پیرامون خود باشد و شرایط، رفتارها و مولفه‌ها را به خوبی بشناسد و عین آن را به تصویر بکشد. وقتی به نقاشی‌های انقلاب نظر می‌اندازیم، نشانه‌هایی از جنس فداکاری و ایثار را می‌یابیم که ترکیبی از فرهنگ تاریخی مردم و داستان‌هایشان است و البته این قصه‌ها روایی نیست. در روایت داستان‌های ادبیات و شعر ما، حتماً یک بستر بیانی سمبولیک وجود دارد.

بخشی از نقاشی‌های کشور به موضوعات فرهنگی و معرفتی که انقلاب به وجود آورد، وفادار ماندند و اعلام وفاداریشان را به شکل مستقیم یا غیرمستقیم تصویر کردند. به‌هرحال، شاهد تحول و تجلی جدید نقاشی معاصر بعد از انقلاب هستیم. اینک نقاشی مختص یک دفتر یا گروه نیست و به‌نوعی همگانی شده است و مردم از طریق نقش به باورهای درونی یکدیگر پی می‌برند. در سال‌های نخستین انقلاب، اندکی عینیت‌گرایی و روایتگری در آثار دیده می‌شود ولی در دهه دوم و سوم انقلاب قلم‌موهای نقاشان آثار عمیق‌تر و پررمزتری را نقش می‌کند. دوران معاصر پنجره‌ای است که مخاطبان را با نگارگری، گرافیک، پوستر، و آثار نوگرا بیشتر آشنا می‌کند.

زمانی که به‌عنوان رئیس موزه هنرهای معاصر انتخاب شدم، عهد کردم که شرایط مناسبی برای فضای تصویری کشور مهیا کنم. چون خودم را بخشی از نقاشی انقلاب می‌دانم، لزومی ندارد که همه نقاشی‌های به نمایش درآمده در این موزه نقاشی انقلابی باشد درواقع، نقاشی کشور و هنرهای تجسمی کشور مدنظر ماست. بخش موضوعی مربوط به انقلاب را نخستین بار بنده به دوستان پیشنهاد دادم که در موزه هنرهای معاصر برگزار کنیم.

کار چگونه انجام شد؟

طی جلساتی اعلام کردم علاقه‌مندم نمایشگاه را در عالی‌ترین فضای تصویری کشور در موزه هنرهای معاصر برگزار کنم. «هنر مقاومت» از هر جهت جزو عالی‌ترین و بلندمرتبه‌ترین مفاهیم اجتماعی جامعه است که بحث بسیج و شهادت و جهاد در آن موج می‌زند؛ جهادی که فضیلت‌های بی‌شماری داشته است. زمانی که مقاومت را مطرح کردیم هدفمان آن بود که با مقاومت میل انسان به تعالی و وفاداری به معرفت و حکمت را روایت کنیم به شهادت رسیدن یک فرد در عملیات یا داستان حضرت یوسف(ع) در مقابل زلیخا یک «مقاومت» است. از دیرباز این تقابل را در بحث شیر/ گاو و شیر/ اسب در نقاشی‌های دوره ساسانی و اشکانی می‌بینیم. دغدغه دیرینه فکری و فطری مردم ما بحث نیکی و بدی است که در نهاد بشر وجود دارد.

موضوع دیگری که ملت ما به آن توجه ویژه دارد، نگاه به مسائل عرفانی است. به‌هرحال، بسیجیان نازنین عارفان واقعی و میدان‌دیده‌ای هستند که با حضور در موقعیتی که مرگ از رگ گردن به آنها نزدیک‌تر بود، حماسه‌های بزرگی را به یادگار گذاشتند این حماسه‌سازان فرصتی برای حضور یافتند، اما وقتی بحث مقاومت را پیش می‌کشیم ما با چند گونه کارهای هنری مواجه می‌شویم. در سال‌های آغازین بخشی از فیلم‌ها و آثار تجسمی که تولید و عرضه شد، برای تهییج جامعه و حمایت رزمندگان بود. امروز که دهه سوم انقلاب است، هنرمند معاصر باید اسوه‌ها و قهرمانانی را که اسطوره نیستند و از ما فاصله ندارند شناسایی کند.

نظرتان درباره نشانه‌شناسی نقاشی مقاومت چیست؟ اصولاً این نوع نقاشی از نظر ابزار کار، نوع رنگ و بافت، عنصر و مصالح و مسائل دیگر چگونه از سایر زمینه‌ها ممتاز و برجسته می‌شود؟ از سوی دیگر، به نظر می‌رسد نقش سفارش در آن پررنگ‌تر است.

معرفی این چیستی نیاز به این دارد که سفارش از درون باشد. زمانی که از بیرون سفارش می‌شود مجبوریم براساس خواسته‌های مخاطب، الگوها و قهرمانان و عناصر دیگر را آن‌گونه مدنظر قرار بدهیم که شکل معمولی به خود بگیرد تا بخشی از خاطره تاریخی مخاطب شود. یکی از ویژگی‌های نقاشی دوره انقلاب این بود که هیچ سفارش‌دهنده‌ای نداشت. در سال‌های بعد خیلی‌ها آمدند که با موضوعات دفاع مقدس و انقلاب کار کنند. ولی آنهایی که هسته‌های مرکزی این عبور بودند، این خرد و داوری را شجاعانه اعلام، تعدیل، جست‌وجو و کشف کردند این بخش از نقاشی انقلاب که به دفاع برمی‌گردد، باید در خود هنرمند شکل گیرد.

در هنرهای تجسمی اسلوب غربی است اما حرف ما حرف فرهنگ و اعتقاداتمان است. هنرمندان دوران انقلاب به خوبی دو ساحت را با هم پیوند زدند و آثاری را خلق کردند که در آن زمان با مردم خوب ارتباط برقرار کرد.

ببینید هنرمند آینه تاریخ است. در آن دوران شرایط تاریخی و اجتماعی به گونه‌ای بود که نقاش به موضوعاتی مثل پیروزی انقلاب و دفاع مقدس توجه ویژه داشت. زمانی که رزمنده بسیجی، پلاک خود را که به‌نوعی عامل شناسایی او محسوب می‌شد، به جریان رودخانه می‌سپرد تا نشان دهد بی‌رنگ و بی‌نشان است، هنرمند نیز نسبت به این حقایق بی‌تفاوت نمی‌ماند. چون ذهنش حساس است. خود را جای شخص می‌گذارد و در خیال خودش او را تبدیل می‌کند به انسانی که در عالم مثالی حرکت می‌کند.

هنرمندان نیز بدین رویه رفتار می‌کردند. آنها هم پلاک خود را می‌انداختند و پای اثر را امضا نمی‌کردند. هنرمند خودش را درون اثرش ذوب می‌کرد.

هنرمند انقلاب کارش را بلد است. خیلی از موضوعاتی که شما می‌گویید کار نشده در انبار و موزه درونیش نهفته است ولی هنوز در این قلعه بزرگ باز نشده است. اگر این درهای لایه‌لایه کنار برود، هنرمند از آن تصاویر درونی می‌تواند بهره ببرد. به این شکل نیست که ما فکر کنیم نقاشی انقلاب یا نقاشی مقاومت پایان یافته بلکه به دلیل شرایط روز تغییر پیدا کرده است. نقاش مسائل را جست‌وجو می‌کند و دنبال آن می‌رود.

عکاسی که زمانی جنگ تحمیلی را از نزدیک لمس کرد و بعد هم رفت دنبال مصائب چچن و افغانستان و سپس عراق، به نظرتان امروز چگونه می‌تواند به هنر مقاومت بپردازد؟

همان عکاس که در چچن، بوسنی و کربلای ۵ تصاویر مقاومت را به ثبت رسانده است، امروز عکاسی صنعتی و تبلیغاتی وقتش را پر می‌کند. اصلاً تمام آن فضا و عطر و بوی آن منطقه که نقاش خودش را جزئی از آن معرفت می‌دید، امروز تبدیل به فضای صنعتی اقتصادی شده است فضایی از منظر زندگی عادی. هنرمند امروز باید در چند دفتر مختلف پرسه بزند و با رقبای مختلف دست و پنجه نرم کند. در اینجا مثل اروپا یا جاهای دیگر این‌گونه نیست که تنوع مخاطب وجود داشته باشد و همه هنرمندان بتوانند کاری را انجام دهند.

امروز هنرمند در شرایط اخلاقی اجتماع و مناسبات اجتماعی یک فترت فرهنگی و رفتاری را می‌بیند که او را ناراحت و دلزده می‌کند. در این صورت، یا این مناسبات را نقد می‌کند یا از آن می‌گذرد و به طبیعت می‌پردازد. یعنی زیباترین و متعادل‌ترین عناصر را در طبیعت می‌بیند و آنها را به شکل بصری نمایش می‌دهد. هر روز جرقه‌ای نیز زده می‌شود مثل فداکاری‌های سیدحسن نصرا...، آدم‌هایی که با دست خالی در مقابل ارتش مکانیزه اسرائیل می‌جنگند البته این مقاومت می‌تواند صرفاً یک مقاومت نظامی نباشد. مقاومت یعنی اینکه انسانی در مقابل تمام کژی‌ها و بدی‌ها چه از درون و چه از بیرون قیام می‌کند. امر به معروف و نهی از منکر یکی از معانی مقاومت است.

بنابراین، حوزه کار هنر مقاومت حوزه بسیار وسیعی است. بنابراین، جامعه خیلی می‌تواند کمک کند و خود هنرمند می‌تواند الگوها را به جامعه نشان دهد. هنرمند حافظه تاریخی ملتش است. خیلی‌ها دوست دارند دنیا را از پشت چشمان هنرمند ببینند، به دلیل این طینت و پاکیزگی و پاک‌نهادی که در قلب و درونش وجود دارد. به نظر می‌رسد چشم هنرمند، چشم فرشته‌ای است که به این عالم باز شده و جهان را با زیبایی تعادل و تناسب و ترکیب می‌بیند.

عرضه مهم‌ترین بخش خلق یک اثر هنری است. یعنی اگر نقاشی تمام عمرش را در خانه فقط نقاشی کند و امکان ارائه نداشته باشد، هیچ اتفاقی نمی‌افتد درباره امکانات عرضه آثار هنری چه فکری می‌کنید؟

در آن دوران، شرایط گالری و نمایشگاه برای ما مهیا نبود. زمانی که من در سال اول دانشکده هنر تحصیل می‌کردم، به‌عنوان یک جریان چند تابلوی بزرگ کشیدم. گروه‌های دیگری که در وادی‌های دیگر فرهنگی و سیاسی سیر می‌کردند سرانجام باور کردند که خاستگاه و اندیشه دینی مخاطبان و نقاشانی دارد و آن تسلط بلامنازع اندیشه سوسیالیستی چپ دیگر نزد آنها جایگاهی ندارد. همین‌قدر که ما سه، چهار نفری وارد این عرصه شدیم و موضوع دینی را در سال ۵۵ دست‌مایه کار خود قرار دادیم، زمزمه‌هایی به راه افتاد که یک جریان در فضای تجسمی کشور در حال ایجاد شدن است. به‌هرحال، آنهایی هم که به نحوی مخالف ما بودند هرچند خود را انقلابی می‌دانستند، روبه‌روی ما ایستادند. الان که دوران انقلاب است به‌هرحال آن نگاه آرمانی مقداری زمینی و عینی شده است. بنابراین، نقاشی فرضیه‌ای را برای خودش می‌چیند برای حفظ درون و بیرون خودش که به چه شکلی کارها را ارائه دهد. برای اینکه این را نمونه‌سازی کند باید وقت بگذارد. یکی از وظایف هنرمند این است که دغدغه کار داشته باشد، مخاطب‌شناسی کند و بستر و فضای نمایش اثر را بیابد.

عنصر عرضه در اختیار هنرمند نیست؟

به‌عنوان یک هنرمند و فردی که مسئولیتی در این وادی به‌عهده دارد، وظیفه داریم بخشی که مربوط به فضای ارزشی و فرهنگی مردم است را در بهترین مرکز که موزه هنرهای معاصر است، ایجاد کنیم. ولی واقعیتش این است که آن شکل آرمانی که ما واقعاً نیاز داشتیم به صورت شایسته‌ای هنوز محقق نشده است. هنرمند انقلابی باید خودش را در آن شرایط مقاومت درونی و باطنی دائمی قرار بدهد. او همیشه بدهی‌هایش را پرداخت می‌کند. ولی هیچ‌وقت نباید سراغ طلبکاری‌هایش برود.

از آن سو، مدیران ما برای حفظ این آثار چه اقداماتی را انجام داده‌اند؟ ما کلی نقاش، عکاس، خطاط و غیره داریم که آمده‌اند به امید اینکه آثارشان در جایی حفظ شود، آنها را به نظام فروخته‌اند، مثل رضا برجیان که ۱۵ هزار فریم از عکس‌هایش را به شهرداری فروخت، به‌عنوان اینکه عکس‌هایش در جایی نگهداری شود.

یک تناقض عجیب و غریب وجود دارد، اگر نگاه حکیمانه بیندازیم، باید بنگریم تعریف دولت‌های مختلفی که بعد از انقلاب سر کار آمده‌اند از فرهنگ به چه صورتی بوده است. یک زمان تعریف فرهنگ بیشتر مقاومت در برابر دشمن خارجی معنی می‌داد، زمانی هم فرهنگ به‌عنوان یک جنس لوکس بسته‌بندی شده تلقی می‌شد. ما به سرعت با جهانیان می‌توانیم برابری کنیم. تنها سرمایه‌ای که ما می‌توانیم به جهان معاصر پیشکش کنیم حکمت، فرهنگ و ادبیات هفت هزار ساله ماست. بنابراین، موضوعی که باید دولت به آن توجه جدی نشان می‌داد اعتماد و التفات همه‌جانبه به اهل فرهنگ است تا در صدر بنشینند و شوکت ببینند.

از سوی دیگر، حضور ماهواره‌ها و سیستم‌های صوتی و تصویری که در ۲۵ سال اخیر گسترش یافته‌اند و بیان و زبان پست‌مدرنیسم در دنیا حکایت از ترکیب فرهنگ‌ها می‌کند. دنیا به دنبال جهانی شدن است. عین حکایت دوران صفویه است که ما اوج نقاشی را در آن دوره داشتیم ولی نقاشان بلژیکی وارد دربار شدند، و بعد حکمرانان گفتند آنها بهتر عکس شاهزاده‌ها را می‌کشند و نگارگران داخلی از این کار عاجزند و فقط می‌توانند حاشیه کتاب‌ها را تزئین کنند. به این ترتیب، حکمتی که یاد گرفته بودیم و تلاشی که برای فرهنگمان می‌کردیم، به بی‌توجهی تبدیل شد به نقاشی دوره قاجار. نگارگران این دوره به‌گونه‌ای نقاشی اروپایی را تقلید کردند و این جریان تا پهلوی دوم ادامه یافت و وارد دانشکده هنرهای زیبا و دانشکده‌های هنری ما شد. به این ترتیب، روش‌های این هنر را به مولفه‌های مدرنیسم در منطقه ترجمه کردند تا از قافله جهانی عقب نمانند. البته نقاشی غرب بخشی از نقاشی جهان و قابل احترام است و من خودم این موضوع را تجربه کرده‌ام ولی اگر ماره‌های خودمان را نشناسیم و در تاریکی گام برداریم هرقدر هم پیش برویم، پا به برهوت می‌گذاریم. بنابراین، امکانات و شرایط (یک بحث است و کم‌توجهی یک بحث دیگر مسئولان فرهنگی تلاش‌هایی کرده‌اند، اما آکادمیک و علمی نبوده است از این رو، رابطه‌ای منطقی میان هنرمندان و مسئولان هنوز شکل نگرفته است. همچنین به جای اینکه برای تاریخ انقلاب حکمت بیافرینیم، اثر سفارشی و فردی آفریدیم! اگر هنرمند انقلاب خطری احساس کند و به زبان بیاورد، می‌گویند شما از خط خارج شده‌اید چون با ما کژی می‌کنید، در حالی که این کژی نیست بلکه دلسوزی است بنابراین رابطه مدیریت فرهنگی ما با هنرمند مثل رابطه پدر و فرزندی نیست.

در همان رابطه پدر و فرزندی، فرزند همراه پدرش رشد می‌کند و به درک متقابل می‌رسد؟

هنرمند معاصر باید هوشمندانه آفت‌ها و خطراتی که انقلاب را تهدید می‌کند، ببیند مدیران متاسفانه هنرمندان را جدای از خط خود می‌دانستند، در صورتی که هنرمندان انقلاب قد و قواره‌ای بلندتر از این جناح‌ها دارند. هنرمند را نباید ساده دید، چرا که فضایلی بسیار بزرگ‌تر از جناح دارد. کار هنر رسالتی پیامبرگونه است.

هیچ‌کدام از پیامبرها در هیچ جناحی نبودند. هنرمند حضورش و معرفتش در این عدالت‌خواهی و تناسب‌دانی‌اش است. مدیران هر آن منتظر بودند دیگری خطا کند تا چمدانش را زیر بغلش بگذارند و بعد هم روز از نو و روزی از نو! مدیر فرهنگی می‌گفت، عمر حضور هنرمند باید به اندازه حضور مدیریت من باشد.

یعنی تا زمان معینی از هنرمندی دفاع می‌کرد، بعد به سراغ دیگری می‌رفت.

بنابراین، هنرمند نباید خود را ارزان بفروشد شریعتی می‌گوید: هر کسی توتمی دارد و من می‌گویم توتم من امانت من است. ما به‌عنوان نقاشانی که این عهد دیرینه را بسته‌ایم، باید با جزئیات حرفه‌مان آشنا می‌شدیم، ولی در انقلاب استراتژی فرهنگی نداشتیم؛ هرچند که نام انقلاب فرهنگی را حمل می‌کردیم.

روشنی وجود ندارد که به آن دوران انقلاب فرهنگی بازگردیم؟

برنامه‌های بنیادی را باید قبل از دانشگاه آموزش بدهیم. مژده‌ای که می‌توانیم به جامعه بدهیم این است که بگذاریم هنرمند در تعادل و تناسب حرکت کند. مدیریت فرهنگی باید شرایط بروز و ظهور و تحلیل مسائل را برای هنرمند فراهم کند. ممکن است یک نقاش ۴۰ سال فقط کار کند و برای فرهنگ زحمت بکشد. او درواقع خادم بخشی از کتاب زرین فرهنگ است.

به شرطی که آن مدیریت به فکر نیازهای هنرمند باشد.

جنس این نیازها را باید دو طرف شناسایی کنند. ساده‌ترین روش این است که هنرمند مسئولیت آن را بیندازد به گردن دولت یا برعکس. متاسفانه، برنامه‌ریزی علمی مدونی وجود ندارد که دو طرف نسبت به یکدیگر خواسته‌هایشان را تعریف کنند.

مدیریت فرهنگی باید موزه بسازد و قلم و ابزار آموزشی را در جامعه گسترش بدهد تا اینها به راحتی در دسترس مردم قرار بگیرد. ما نباید یک زندان درست کنیم تا خود و بچه‌هایمان در آن محبوس بشویم. اگر پرواز بلد نیستیم، حداقل راه پرواز را جستجو کنیم و به فرزند خود آموزش بدهیم. باید با روش روزآمد مقوله آموزش را پیش ببریم.

بنده این زبان روزآمد را می‌شناختم ولی کتابی که باید در چهارم دبستان می‌خواندم، در ۲۵ سالگی به دستم رسید. ما باید خوراک را مهیا کنیم. تفکری که به ۱۰ سال پیش تعلق دارد، دیگر زایش ندارد. اگر زایش داشت، همان زمان اتفاق می‌افتاد.

این قضیه مانند تسبیحی است که دانه ندارد. ما نباید به دانه‌ها توجه کنیم، بلکه باید بر قسمت‌های خالی متمرکز شویم. در یک نقاشی ژاپنی، یک فضای منفی همان قدر مهم است که یک فضای پر! در نقاشی ایرانی، هرجا که فضای خالی وجود دارد، پر و ریز نقش کار می‌کنند؛ در صورتی که در شرق دور نگاهی دیگر به این مقوله دارند. به‌نوعی شما بین جسم و معنا جست‌وجو می‌کنید.

آیا هنر انقلاب در شان انقلاب اسلامی اتفاق افتاده است؟

نه، اصلاً. زمانی که انقلاب اسلامی به پیروزی رسید، هنرمند این دوران دانشجوی سال اول دانشگاه بود. بنابراین، از جهت تکنیک حدود یک دهه درگیر بود تا تکنیک خود را فاخر کند. او صورت جدید این تجربه را در انقلاب مکزیک، کوبا، ویتنام یا حتی سوریه می‌جست.

نقاشی انقلاب از روز اول حواسش بود که در تله انفجاری این بازی‌ها نیفتد. این جزو موضوعاتی است که فرد پژوهشگر باید رمزشناسی کند. نقاشان سوسیالیسم روزهای اول انقلاب آمدند و نمونه‌های معنایی خودشان را با شعارهایشان تعریف کردند. آنها کوشیدند با یک نگاه ساده در کتاب‌های خود، قهرمانانشان را یک قهرمان انقلاب داخلی نشان دهند. ولی انقلاب ما صورت دیگری داشت. هر انقلابی یک خشونت‌هایی با خود به همراه دارد، اما برای پیروزی انقلاب ما فقط یک روز مقاومت مسلحانه صورت گرفت. امام(ره) که معمار انقلاب ما بود، با خشونت مخالف بود. بنابراین، نقاشان انقلاب بسیار کار سخت و بزرگی انجام داده‌اند.

پس چرا می‌گویید در شان انقلاب نیست؟

به این دلیل که خود انقلاب کار بسیار عجیب و عظیمی بوده است. نقاشان انقلاب تلاش کردند تا به معناشناسی این‌گونه هنری برسند و درواقع، به‌نوعی صورت و معنا را همگون کنند. انقلاب و آرمان‌خواهی در کشورهای بلوک شرق سرانجام به قهرمان‌سازی ختم می‌شد ولی ما آمدیم راجع به حکمت حرف زدیم، چون حکمت ماندگارتر است؛ البته حکمت‌هایی که در چهره‌های انسانی تجلی پیدا کرده است. ما هنوز نتوانستیم فاصله خود را با معنای اصیل انقلاب کم کنیم و سایه روزمرگی و زندگی معمولی هنوز نگذاشته به اهداف خود برسیم!

معتقدم که جنابعالی و همکارانتان هرآنچه در توان داشتید انجام دادید.

ولی هنر انقلاب می‌توانست و می تواند بزرگ‌تر و عظیم‌تر از این باشد.

یاد

عرض ارادت به حبیب‌ا... صادقی

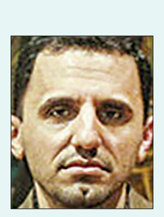

حسن روح‌الامین
نقاش

«انالله و انا الیه راجعون
بگشای تربتم را بعد از وفات و بنگر
کز آتش درونم دود از کفن برآید

خبر درگذشت استاد عزیزم استاد حبیب ا... صادقی به من رسید. هیچ وقت خودم را آماده نکرده بودم برای شنیدن چنین خبری. حبیب ا... صادقی استاد من، عزیز من و بزرگ‌تر من بود و هست. او جسارت در نقاشی را یاد من داد و از انگشت شمار هنرمندانی بود که هنرش را وقف اسلام و انقلاب اسلامی کرده بود و در این مسیر آماج حملات زیادی از دوست و دشمن قرار گرفت.

حبیب صادقی برای من هیچ وقت یک مرد مسن ، جا افتاده و شاید پیرمرد محسوب نمی‌شد. زمانی را که در دانشگاه مفتخر به شاگردی او شدم وقتی به یاد می‌آورم، این سکانس در ذهنم شکل می‌گیرد که صبح زود یک روز پاییزی وقتی خیابان‌های نمناک باران خورده اطراف دانشگاه را تند تند قدم می‌زدم تا به فروشگاه ژاندارک در خیابان منوچهری برسم و بعد بومی تهیه کنم برای کلاس استاد صادقی، آن‌قدر در راه برگشت به دانشگاه تند تند قدم برمی‌داشتم که بعضی وقت‌ها پاهایم به بوم بزرگی که استاد گفته بود بگیرم می‌خورد. می‌رسیدم به کلاس، در کلاس را باز می‌کردم استاد می‌گفت: حسن کجایی تو پسر بجنب دیگه. بوی تربانتین ، روغن و مدیوم‌هایی که استاد خودش می‌خرید و برای بچه‌ها می‌آورد تا تجربه کنند، توی کلاس پیچیده بود. آن روزها یادم است استاد مسئولیت ریاست موزه هنرهای معاصر تهران را داشت. با کت و شلوار می‌آمد پای سه پایه ما می‌ایستاد و کار می‌کرد. همیشه مدیونت هستم حبیب ا... صادقی، تو جسارت کار کردن، خراب کردن و پاک کردن و از نو ساختن را به من دادی. یا سید الشهدا! حبیب ما را تحویلش بگیر آقا جان. خیلی به عشق شما کار کرد، خیلی کار کردن برای شما را به ما آموزش داد، حاج حبیب ما محرم امسال را ندید. آقا جان! حاج حبیب را سینه زن امسال عزای خودت به شمار بیار.

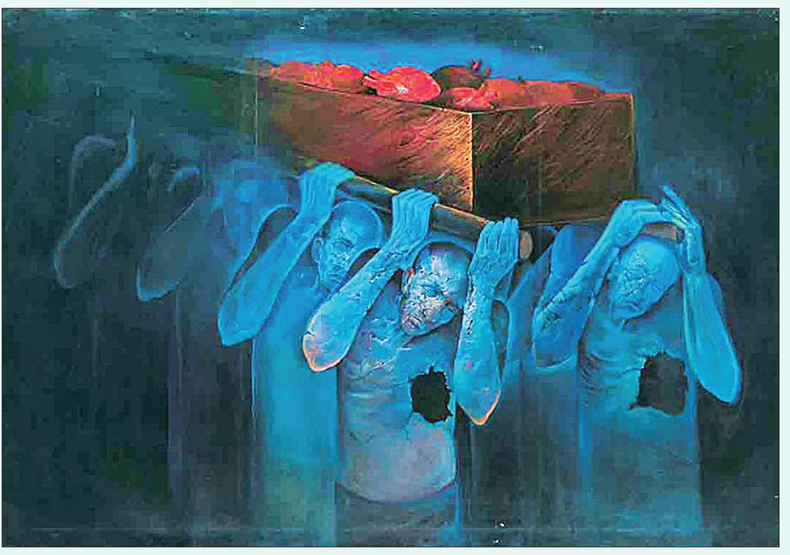

اثر حبیب‌ا... صادقی

درنگ

آغاز راه؛ تابلوی کشتار فیضیه

صادقی در هنرستان شاگرد فرشچیان بود و در دانشگاه سنت نقاشی را از حیدریان آموخت، با این همه شاید رویکرد و نوع نگاه هانیبال الخاص بود که پالت ذهنی صادقی را معطوف به جریان‌های اجتماعی و نقاشی متعهد به جامعه، شکل داد. با این همه اندیشه عدالتخواهانه صادقی بیشتر وام‌دار جریانی دینی و اسلامی بود که ریشه در زیست خانوادگی او داشته است.

صادقی در تمام دوران کاری‌اش از یک‌سو آموزه‌های الخاص در پرکاری را به کار بست و از سوی دیگر همچون حیدریان و طرفداران سنت نقاشی صبوری را و مداومت در خلق اثر هنری را آموخت. صادقی سال ۱۳۵۵ کشتار فیضیه را کشید و این سرآغازی بود برآنچه بعدها «هنر انقلاب» نام گرفت.

سال دوم دانشکده بود که این اثر را برای پروژه کلاسی کشید، کلاسی که استادش هانیبال الخاص و شاگردانش، حسین خسروجردی، ناصر پلنگی و کاظم چلیپا بودند. همین گروه کمی بعد انجمن اسلامی دانشکده را راه انداختند. بعد از انقلاب هم اولین نمایشگاه مهم و تاثیرگذار نقاشی را همین گروه در حسینیه ارشاد به راه انداختند، نمایشگاهی از آثار نقاشان انقلاب اسلامی که با حضور بی‌سابقه مخاطبان روبه‌رو شد و در کوچه مشرف به حسینیه مردم برای دیدن آثار در خیابان زمرد صف ایستادند. / فارس

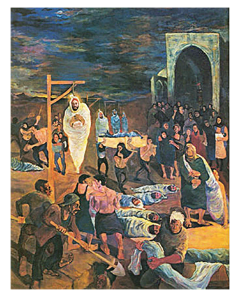

نگاه

«نور» در همه آثارش حضور داشت

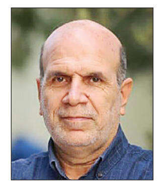

سیدعباس میرهاشمی
عکاس و مدیر هنری

زنده یاد حبیب‌ا... صادقی پیش از انقلاب نیز فعالیت‌های هنری متعددی با محوریت مضامین دینی انجام داده بود و طبیعتا با جدی شدن جریان انقلاب اسلامی، فعالیت‌های ایشان نیز بیشتر شد. این هنرمند فقید در دوران دانشجویی خود اقدامات مهمی انجام داد، آثار فاخری به نامش ثبت شد و راهش را کاملا در این مسیر انتخاب کرد و رفته رفته شناخت خود را نسبت به آنچه در جست‌وجویش بود بالاتر برد.

پس از انقلاب و به ویژه در دوران هشت‌ساله دفاع‌مقدس با جمعی از دوستانش در مراکز مختلف از جمله حوزه هنری آثاری بسیار فاخر خلق کرد که ناشی از شناخت وی نسبت به حوزه معرفتی بود و هر زمان که اراده می‌کرد اثری تولید کند بلافاصله به خلق آن اقدام می‌کرد و آثار بسیار ارزشمندی را در این عرصه به منصه ظهور درمی‌آورد.

پس از آن نیز همیشه در مراکزی که می‌توانست محل توسعه فعالیت‌های هنری باشد، حضور می‌یافت و در طراحی و سازماندهی آنها نیز دخیل و موثر بود. زنده‌یاد صادقی در فرهنگستان هنر، موزه هنرهای معاصر، حوزه هنری، فضای دانشگاهی و در جمع هنرمندان و تشکل‌های مردمی حضوری موثر و مغتنم داشت.

نمونه آن راه‌اندازی و ساماندهی جشنواره هنر مقاومت بود که با مدیریت خود شرایطی را فراهم کرد تا آثار بسیاری تولید شود و مسیر را برای هنرمندان هموار کرد؛ همیشه در اجرای هرکاری نهایت همدلی را داشت تا اقدامات خوبی انجام شود و اتفاقا آثار بسیار ارزشمند و ماندگاری در همین عرصه و در این مراکز تولید شده که خوشبختانه امروز در گنجینه‌ها وجود دارد.

زنده‌یاد صادقی هرجایی که احساس می‌کرد باید حضور داشته باشد، آن‌قدر غنی و عمیق بود که به سرعت دست به قلم می‌برد و کارش را شروع می‌کرد.

اگر به آثار این هنرمند فقید در چهار دهه گذشته نگاه کنید، متوجه می‌شوید هنرش چه رشد و عمقی داشته است. یکی دیگر از ویژگی‌های مرحوم صادقی این بود که نه تنها در امور هنری بلکه حتی در مسائل سیاسی نیز نگاهی جدی داشت و مروری بر آثار این هنرمند نشان می‌دهد که همیشه یک نقطه اتصالی بین عقبه ذهنی او و شرایط اجتماعی وجود داشته است.

آثاری که او تولید می‌کرد، از عمق بسیار بالایی برخوردار بود و کاملا با شناخت خلق می‌شد. شناخت نور در آثار مرحوم صادقی بسیار شاخص و ویژه است، این‌که چنین روحی بتواند نور را تا این حد بالذات بیان روایی کند بسیار جالب توجه بود؛ در واقع یکی از شاخصه‌های کاری ایشان نور است و در هر اثرش این نور را می‌بینید که اتصال به خلقت دارد و این بسیار ارزشمند و فراتر از مباحثی است که صرفا عناصر بصری در تولید آثار دخیل هستند.

فقدان هنرمندانی همچون حبیب‌ا... صادقی جبران‌ناپذیر است. هنرمندی همچون او خودشناسی و خداشناسی ویژه‌ای داشت و با مطالعه و تفکر بسیار به این نقطه رسیده بود؛ در حالی که رسیدن به این نقطه اصلا کار ساده‌ای نیست و وجود خود آن شخص باید چنین قابلیتی داشته باشد.

به موازات این اتفاق روایت این ارزش‌ها مسأله مهمی است که باید جدی گرفته شود. این از ضعف ماست که این ارزش‌ها را بیان نکرده و حبیب صادقی‌ها را مستند نکرده‌ایم.

ما حتی کتابی که حبیب‌ا... صادقی را بیان کند نداریم؛ اینها الگوهای بسیار بزرگی هستند که می‌توانند برای جوانان ما کارآمد و قابل بهره‌برداری باشند تا مسیری را که این هنرمندان طی کردند، مرور و مطالعه کنند و با آگاهی در این راه قدم بگذارند اما متاسفانه این روشنگری رخ نداده است.

این هنرمندان کتاب‌های بزرگ و قطوری هستند که نانوشته‌اند و باید همت و پشتیبانی جدی وجود داشته باشد تا آنها را ثبت کنیم.

حتی من در زمان حیات ایشان هم بارها عنوان کردم حیف است انسان‌های بزرگی همچون حبیب‌ا... صادقی و دیگر هنرمندان را مکتوب و ماندگار نکنیم.

این وظیفه کسانی است که در این حوزه‌ها مسئول هستند اما بدون پشتیبانی این اتفاق یا خیلی دیر می‌افتد یا اصلا رخ نمی‌دهد. ما معمولا از این جنس کارها نداریم و این ضعف بزرگی در حوزه هنری و فرهنگی ماست و اقدام نکردن ما باعث می‌شود این بزرگان فراموش شوند.

هرچند این هنرمندان با آثار و روح بزرگشان ماندگارند اما ما هم به وظیفه خود در قبال اینها عمل نکردیم و کوتاهی‌های بسیاری داریم که باید جبران شود، هم حبیب‌ا... صادقی و هم کسانی که هنوز در کنار ما هستند و وقتی می‌روند تازه یادمان می‌آید چه بزرگانی را از دست داده‌ایم، غافل از این‌که چه ناگفته‌هایی در سینه این هنرمندان باقی مانده که می‌توانست بیان شود و سرمشقی باشد تا راهکار نشان‌مان دهد و حوزه تفکری ما را غنی کند.

دل‌نوشته

آخر شاهنامه

حمزه اولیازاده
عکاس

من الحبیب الی الحبیب: چه نقشی می‌نویسد سرمه بر بادام طولانی

شمسه‌ای طلایی از تذهیب تابلوی هنر ایران کم شد، نگارگر نگاره‌هایی که می‌دانیم و نقاش نقش‌هایی که سبزند و قرمز، صورتگر شمایل آنان که مثل و مانندی ندارند. همه اشتیاقش جوانه زدن و قد کشیدن و باردادن هنرجویان و هنرپویانی بود که معنای رنگ سبز و سرخ را می‌دانستند.

تمام امیدش به شب اول محرم هرسال بود که مقوایی از نو بگذارد و تا اربعین آن کند که کمتر کسی در آثارش دیده، آن‌قدر پنهان و دور از نگاه دیگران که مرا برای گرفتن عکس تابلو که صدا می‌زد باید وضو می‌گرفتم و درباره‌اش با کسی حرف نمی‌زدم، از اینها که دیدم کدامش را بگوییم، امامی که نوزاد شش ماهه به آغوش گرفته، شمری که بر گودال ایستاده یا علمداری آب از کف ریخته زانو زده بر یال فرات.

کدامش را بگوییم؟! سال‌ها کنارش ایستادن و تماشا کردنش را، سال‌ها شبانه‌روز نقاشی کردنش را، از درختی که بارش کمرش را در مقابل همه خم می‌کرد از خضوع چه بگوییم؟

شاعرانه‌ترین دقایق عاشورا را کشیدی، عاشقانه‌ترین شاعرانگی‌هایش را سرودی، من تمامش را دیدم و همسرت و امیرحسینت که چقدر به تو می‌ماند و اما زینبت، که او را خانم زینب صدایش می‌زدی، یادت می‌آید در دنج‌ترین جای شلوغ‌ترین خیابان تهران در دفتر کارت که هرجایش می‌نشستم و تکیه می‌دادم لباسم رنگی می‌شد، هر تابلویی که می‌آوردی، خطی مرثیه می‌خواندی و لختی اشک می‌ریختی و دوباره نقطه سرخط.

بدرود عموجان، بدرود سالار عاشورایی سرتاسر عمرم. عکس‌هایم پیشکش نفس آخرت. زخم‌هایت به دیدن روی مولایت دَر.

آخر شاهنامه اگر این است خوش است به وعده «فمن یموت یرَنی».

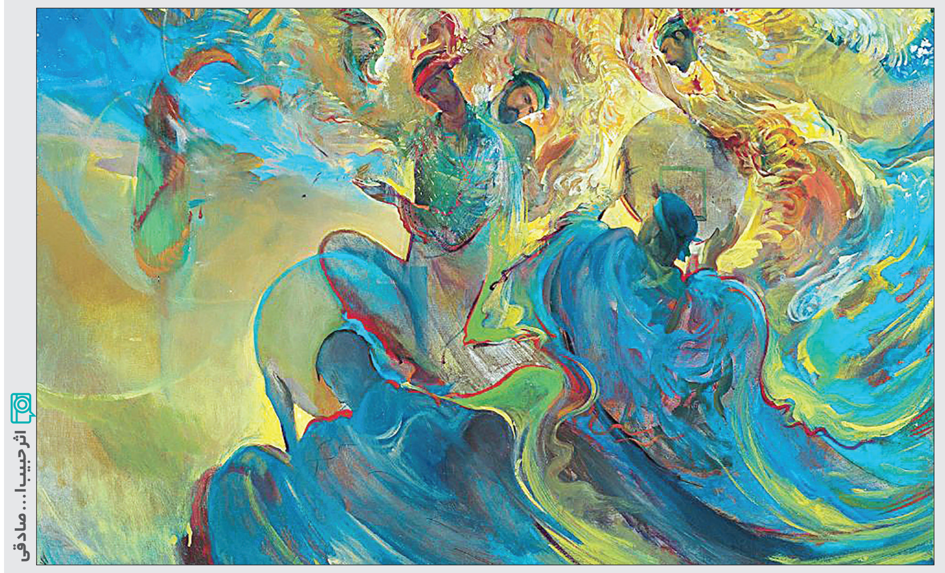

اثر حبیب‌ا... صادقی